

خواجه نصیر و مردم زواره*

«از داستانهای محلی که برای نخستین بار قلمبند می‌شود»

محیط طباطبایی

ایلغار مغول دشوارترین آسیب‌ها را به کشور ایران رسانیده و ناگوارترین خاطرات تاریخی را در دفتر حوادث ایام به یادگار گذارده است. آنچه را خویشاوند پیشقدم چنگیز، آتیلا در وصف تاخت و تاز هونها گفته بود که هر جا توسن او پا بگذارد از آبادی و خرمی نشانی باقی نخواهد ماند کردار چنگیز و اولاد او در یورشهای متوالی به ایران صورت فعلیت بخشیده.

اتفاقات ناگواری که برای شهرهای بزرگ ماوراءالنهر و خراسان و عراق رخ داده در کتب سیر و تواریخ آن زمان کم و بیش ضبط و ثبت شده است و عطاملک و رشیدالدین فضل‌الله قتل‌عام‌های بخارا و خوارزم و هرات و نیشابور و ری را نوشته‌اند.

این آتش جان‌سوزی که از مرزهای چین و سیبری تا کنار دریای مدیترانه پیش می‌رفت و تر و خشک را باهم می‌ساخت تنها بالای جان سواد اعظم و

*. یغما، شماره ۹۵، خرداد ۱۳۳۵، صص ۱۱۲ تا ۱۱۶.

شهرهای بزرگ نبود بلکه بر سر راه خود هرچه را می‌یافت و هرکه را نافرمان می‌پنداشت از میان برمی‌داشت.

مورخین، حوادث کم‌اهمیتی را که برای شهرهای کوچک و طوایف و قصبات و قراء ایران رخ داده است در تلو مصائب کشتار و ویرانی شهرهای بزرگ ناچیز پنداشته و از آن حساب نگرفته‌اند و ضمن وقایع ضبط شده تواریخ درباره آنها چیزی ننوشته‌اند.

تکرار حوادث قتل و غارت و ویرانی و ستم‌دیدی و گزند و رنج متوالی در تاریخ ایران متدرجاً خاطرات حوادثی را که از آن عهد در لوح خاطرها نقش بسته و زبانزد مردم بود محو کرده و جای آن را به مصیبت‌ها و رنج‌ها و ستمکشی‌های تازه‌تری بخشیده است.

غمهای نوی که مردم به سوی مردم در طی هفتصد سال بعد از مغول روی می‌آورده یاد غمهای گذشته را فراموش کرده و توجه به ستمهای تازه، خاطرات ستمکاران دیرینه را از یاد برده است.

باوجود این، مردم زواره اردستان از توابع ولایت اصفهان هنوز داستان ویرانی و پریشانی و شوربختی را که برای زادبوم نیاکان ایشان در دوره تاخت و تاز هلاکوخان پیش آمده بود به یاد داشته و سینه به سینه شرح آن را برای اخلاف خود روایت کرده‌اند. ارتباط خاصی که حادثه ویرانی زواره و پراکندگی مردم آنجا با شخصیت سیاسی خواجه نصیر طوسی پیدا کرده است خاطره یک اقدام خیر و مساعدت خردمندانه او را در جلوگیری از قتل عام سکنه و تجدید عمران زواره و برگرداندن املاک گریختگان از حصار زواره را به ایشان در نظر زواره‌ای ضمن هفتصد سال زنده و مؤثر نگاه داشته است.

این داستان با وجودی که همیشه به یاد مردم بوده است و برای خویش و بیگانه نقل می‌کرده‌اند تاکنون در جایی نوشته نشده و تنها مرحوم سید محمدعلی وفای زواره‌ای در تذکره شعرای اصفهان که یکصد و سی سال پیش به نام مآثرالباقر تألیف کرده است در دیباچه ترجمه احوال خود به این حادثه اشاره مجملی دارد و می‌گوید: «سادات طباطبایی را بدین مناسبت سادات زواره می‌گویند که در فتنه مغول به قلعه زواره پناه برده و متحصن شده بودند.» با وجود مسامحه‌ای که در این اشاره وجود دارد باز نخستین موردی است که روایتی در باب حادثه تحصن اهل زواره ضمن آثار مکتوب قید شده است.

اینک که به مناسبت انقضای هفتصد سال از مرگ خواجه تجلیل مقام او را در طهران تمهید مقدمه و اسباب کرده‌اند برای اینکه از مراتب نفوذ فکری خواجه در تحول اتفاقات سیاسی آن عصر و مساعی نیکخواهان‌های که جهت تخفیف آثار ظلم و بدرفتاری مغول همواره به‌کار می‌بسته است نمونه‌ای گویا و رسا به استحضار علاقه‌مندان برسد داستان محاصره و تفرقه مردم زواره و خرابی و تجدید آبادانی آنجا را به شرحی که از گذشتگان شنیده‌ایم برای تذکار عمل صالح محقق طوسی در دسترس خوانندگان مجله یغما قرار می‌دهیم. احتمال می‌رود در برخی از جزئیات مابین روایاتی که از اشخاص مختلف شنیده می‌شود اختلاف و تفاوتی وجود داشته باشد ولی به‌طور کلی صورت جامع حادثه از این روایتی که ذکر می‌شود خارج نخواهد بود.

در طفولیت از نیای خود شنیدم که چون هلاکوخان مغول سرتاسر ایران را به ضرب شمشیر مسخر ساخت و سپاه مغول برای اطمینان از مراتب اطاعت همه طبقات مردم در داخله کشور جابه‌جا می‌شد دسته‌ای از مغولان به ریاست یکی از

شاهزادگان مغولی که در روایت آن را پسر هلاکو نیز گفته‌اند از راه زواره اردستان به سوی یزد می‌رفتند و یا برعکس از آن سو برمی‌گشتند. وقتی به زواره می‌رسند خانزاده در کوچه‌باغ جنوب شهر که همه روزه مرد و زن برای کار و گردش عبور می‌کردند زنی را می‌نگرد که بدو دل می‌بندد و می‌خواهد آن زن را با خود ببرد. زن تن در نمی‌دهد چون او می‌خواهد درشتی کند و زن را به زور بکشد و ببرد، مردم زواره که در روایت «سادات طباطبایی» خوانده می‌شوند به حمایت از ناموس خود با او کشمکش می‌کنند و در نتیجه زن نجات پیدا می‌کند و سرکرده مغولی تصادفاً کشته می‌شود. این حادثه مردم زواره را چنان مضطرب می‌سازد و بیم می‌دهد که فوراً درصدد تهیه وسایل محاصره از آذوقه و تعمیر حصار برمی‌آیند و وقتی از اصفهان یا شهر دیگری که نزدیک به زواره بود سپاه مغول برای تلافی و خونخواهی شاهزاده مقتول به زواره می‌رسند، سادات طباطبایی باروی شهر را استوار کرده بدان پناه می‌برند. طول مدت محاصره و مقاتله و بیم آنکه بی‌آذوقگی با استفاده از وسایل خرابی دیوار و برج و بارو، شهر را به دست مغول بیفکند مردم را برمی‌انگیزد که قاصدی پیش خواجه نصیرالدین بفرستند و از او برای نجات خود از قتل عام یاری بطلبند. خواجه که در این زمان وزیر یا متولی کلیه اوقاف ایران محسوب می‌شد و ارتباط وظیفه‌ای با شهر زواره که در آن زمان کلاً موقوفه ابوعلی احمد بن رستم اصفهانی بوده است داشت برای محصورین پیام می‌فرستد «در جاهای دیگر که کسی مغولی را نکشته بود مغول همه مردم را کشتند، در زواره که سه جرم (ناموس پرستی و سرکشی و قتل شاهزاده مغول) باهم رخ داده است دیگر هیچ امید نجاتی نمی‌رود و به محض اینکه حصار شهر گشوده شود همه را برای عبرت دیگران از تیغ بی‌دریغ خواهند

گذرانید. پس در مقاومت و ادامهٔ تحصن امید نجاتی نیست و در تسلیم نیز جز در تسلیم جان خود و فرزندان انتظاری نمی‌رود، در این صورت بهتر آن است که از درون حصار نقبهای دراز به سوی دشت و صحرا کنده شود و سپاه دشمن را به جهتی که نقب از آن سو نباشد به زد و خورد سرگرم دارند و دسته دسته شبانه از راه نقب به خارج فرار کنید و در پیرامون جهان پراکنده شوید. مردم به دستور خواجه در جهت شمالی زواره که تا تیه‌های شنی ریگستان مجاور چندان مسافتی ندارد نقبی طولانی کردند و نخست زن و فرزند و سپس جوانان را از این راه بیرون فرستادند و آنان به دلالت خواجه نصیر در اطراف کشور پراکنده شدند.

روایت محلی می‌خواهد چنین نشان بدهد که کلیهٔ دسته‌های طباطبایی که امروز در سراسر ایران از آذربایجان و عراق و بروجرد و قم و کاشان و فارس و کرمان و خراسان اقامت دارند احفاد کسانی هستند که از حصار زواره نجات یافته و در سرتاسر ایران پراکنده شده‌اند.

پس از اینکه از محصورین جز معدودی پیر فرتوت کهنسال دیگر کسی در داخل حصار باقی نماند و در موقع تمهید مقدمه فرار دیگران، امر دفاع از برج و بارو را همین دسته بر عهده گرفته بودند، به قشون محاصر درخواست تسلیم کردند مشروط به اینکه بر عجزهٔ ناتوان ببخشایند ولی پس از ورود سپاه فاتح در داخلهٔ حصار جز پیران سالخورده که بایستی از هلاکت و اسیری معاف بمانند کسی را نیافتند و دیگران روزها بلکه هفته‌ها بود که خود را به نقاط دوردست رسانیده بودند. مغول وقتی این زبردستی را از سادات دیدند یکی از رؤسای طایفه را که پیرمردی ناتوان و زاهد و عابد بود به نام میرحیدر یا بهاءالدین حیدر در خانهٔ او به قتل رسانیدند و بر سایرین نیز رحم نیاوردند و پس از آنکه

عمارات را خراب و باغستانها را صحرا و کشتزارها را بایر نمودند قناتهای زواره را بینباشتند چنانکه وقتی زواره را ترک می‌کردند دیگر از عمران و حیات نشانی در آنجا باقی نمانده بود.

سادات زواره به شکرانه اینکه با رهبری خواجه نصیر از کشتار نجات یافتند دل از زاد و بوم خود برکنند و به هرجا رسیده بودند در آنجا رحل اقامت افکنند.

سادات طباطبایی مقیم آذربایجان خود را غالباً از زاد و ولد همین فراریهای زواره می‌شناسند.

چندی پس از این حادثه چند تن زردشتی یزدی که کار ایشان چاه‌کنی و مقنی‌گری بود به زواره می‌رسند و آنجا را ویرانه و تهی از سکنه می‌بینند درصدد عمران برمی‌آیند و از حاکم مغول ناحیه اجازه احیای قنوات و ایجاد مزارع می‌گیرند و در مدت کمی دوباره زواره رو به آبادی می‌گذارد و از کشاورزان نواحی یزد و عقدا و نائین تا کاشان گروهی بدانجا روی می‌آورند. پس از آنکه خبر آبادانی زواره در بلاد غربت به گوش مردمی می‌رسد که برای حفظ جان خود گریخته و به شهرهای دیگر پناهنده شده بودند به فکر بازگشت می‌افتند.

در این زمان هلاکو می‌میرد و اکتای قاآن به پادشاهی می‌رسد و سادات درصدد برمی‌آیند زواره را از تصرف مردم تازه‌وارد بیرون آورند و کشمکش بر سر آب و ملک و خانه تولید می‌شود و عاقبت کار را به خواجه نصیر که هنوز در حیات بوده مراجعه می‌کنند و طرفین حکمیت او را گردن می‌گذارند. خواجه می‌گوید از شش‌دانگ آب زواره دو دانگ آن به سادات داده شود و چهار دانگ دیگر در دست صاحبان تازه بماند و مالیات دیوانی این دو دانگ ساداتی را در

مقابل سر جمع مالیات چهار دانگ ملکی دیگر می‌کنند و خانه‌هایی که داخل حصار در شمال شهر و میان دو دروازه شرقی و غربی قرار گرفته بود به سادات می‌دهند و قسمت جنوبی در دست آبادکنندگان باقی می‌ماند.

زمین‌های زراعتی نیز که در دنباله همین خط شرقی و غربی در شمال و جنوب قرار داشته به همان نحوه تقسیم خانه، میان سادات و غیرسادات تقسیم می‌گردد.

این ترتیب خواجه نصیر تا چند سال پیش که نحوه مالکیت زواره تغییر پیدا کرد اصولاً برقرار بود و دو دانگ آب و نیمی از اراضی زواره از خراج و مالیات معاف بود.

روایت محلی می‌گوید که خواجه نصیر از مراغه به زواره سفری کرد تا ترتیب تقسیم آب و ملک زواره را بدهد و در این اثنا چون به قصبه اردستان می‌رسد برای تقسیم آب قنات «ارونه» که چند محل از قصبه با قرای دور و نزدیک از آن سهم می‌برده‌اند مقسم‌المیاء یا آب‌بخشان ارونه را که هنوز باقی و از کارهای ساده ولی بسیار دقیق و حساس مهندسی است ترتیب می‌دهد و آنگاه به آذربایجان برمی‌گردد.

سادات وقتی وضع تازه محیط زواره را برای اقامت خود نامناسب دیدند غالباً در اوطان جدید باقی ماندند و فقط معدودی از افراد به زادگاه اصلی باز گشتند و تا فتنه افاغنه که بار دیگر محاصره زواره پیش آمد، شهر اصفهان بیشتر مورد نظر آنان بود و در ضمن دسته‌هایی از ایشان در شهرستانهای پیرامون زواره از اردستان و نایین و جندق و عقدا و یزد و نطنز و بلوکات اصفهان مسکن

گزیدند و افراد برجسته‌ای از ایشان به هندوستان رفتند و در لکنهو و حیدرآباد دکن و سند بیشتر رخت اقامت افکندند.

سلسله‌های طباطبایی که در زواره و اردستان و ناین سکونت دارند غالباً نسب خود را به همان «میرحیدری» می‌رسانند که در حادثه هجوم مغول کشته و درون خانه خود به خاک سپرده شده است.

قبر او امروز یک گنبد خاکی چندصد ساله است که هنوز از دستبرد باران و برف محفوظ مانده است. باوجودی که بیش از صدها فرزندزادگان او در اطراف ایران صاحب جاه و مقام و مال و منال شده‌اند کسی هنوز درصدد برنیامده که با مشت گلی و خشتی چند از ویرانی آن جلوگیری کند. مقبره او را قدیمی‌ها می‌گفتند در اصل مقبره پیر نورالله بوده که بهاءالدین حیدر هم در آنجا دفن شده است. گمان می‌کنم این نورالله یکی از چند «نورالهدی» باشد که سادات طباطبایی قاضی نور نائینی خود را به آنها نسبت می‌دهند و یکی از این «نورالهدی»ها قاضی نوری است که در زمان پادشاهان صفویه مردی ادیب و شاعر و سرشناس بوده است. مقبره نورالله و بهاءالدین حیدر در وسط شهر بند زواره قرار دارد و مورد احترام عموم مردم است و سلسله‌های طباطبایی زواره «میرزا آقاعلی» و «میر شاهمرادی» و «میرمحمد شفیع» و «میرزا رفیعی نائینی» و «میر باقر» که پنج خانواده معروف طباطبایی مقیم زواره اردستان می‌باشند خود را از احفاد این بهاءالدین حیدر می‌دانند.

داستان محاصره و ویرانی زواره و پراکندگی سادات طباطبایی مقیم زواره و بازگشت آنها به زواره و انتشار در ایران و عراق و هند چنان که در روایات

محلی گفته می‌شود از قراری است که نقل شد و ناگزیر است دو نکته را در اینجا بر این داستان به صورت توضیح بیفزاید.

یکی آنکه تا قرن ششم شخصیت‌های سرشناس زواره همه طباطبایی تنها نبوده‌اند و علی بن حسن زواره‌ای رئیس زواره که یاقوت از او نام برده و قاضی ارجانی او را ستوده و مسجد جامع تاریخی زواره را ساخته و تا قرن ششم معروفترین زواره‌ای در تاریخ زمان خود بوده است، با طباطبائیان ارتباطی نداشته است و شاید با مجیرالملک یا مجیرالدوله اردستانی داماد نظام‌الملک و وزیر سلاجقه که یکی از ادبای عصر خویش بوده است نسب و ربطی داشته باشد.

نکته دیگر آنکه یکی از سران نامدار اسماعیلیه که در قرن پنجم مقام او تالی حسن صباح بوده و هنگام دعوت حسن مقیم قزوین شده بود، ابوعلی دهدار زواره‌ای است که موجبات پیشرفت کار و استقرار حسن صباح و جانشین او را فراهم آورد و گور او در الموت یکی از سه مقبره‌ای بوده که تا قرن هفتم همواره زیارتگاه اسماعیلیه ایران بوده است.

شاید در فاصله زمانی میان سقوط سلطان محمد خوارزمشاه و هجوم هلاکوخان که اسماعیلیه در شرق و شمال و مرکز ایران نفوذ فوق‌العاده یافتند و بیش از پنجاه قلعه مستحکم را به دست گرفتند و پناهگاه خود قرار دادند قلعه زواره را نیز که هنوز استحکام آن مایه اعجاب است و در وسط شهر بیدو درون حصار بزرگ قرار دارد به دست گرفته باشند تا برای وطن دهدار ابوعلی حرمتی خاص به جای آمده باشد، بعلاوه خط ارتباط میان قلاع قاین - بشرویه - تون - طبس را از راه صحرای کویر مرکزی با اصفهان متصل و در اختیار خود داشته باشند. این حادثه محاصره و خرابی زواره که در داستانهای محلی ذکر شده بعید

نیست که یک دستبرد مغولی برای تسخیر قلعه زواره بوده که در دست اخلاف دهدار ابوعلی قرار داشته است. به هر صورت این دو نکته مبتنی بر حدس و قرینه است و نمی‌تواند در اساس داستان خرابی زواره به دست مغول که گفته شد، تردیدی وارد سازد.